

نگاه

سرودی جاودانه

● نسیم آصف: «سرگذشت رباعیات» با عنوان فرعی درنگی بر رباعیات خیام با ترجمه ادوارد فیتزجرالد، عنوان کتابی است که با گردآوری و ترجمه مصطفی حسینی به‌تازگی در نشر آگه منتشر شده است. این کتاب شامل چند مقاله و جستار درباره ادوارد فیتزجرالد و شاهکارش یعنی «رباعیات عمر خیام» است. ترجمه فیتزجرالد از رباعیات خیام که در سال ۱۸۵۹ منتشر شد، مشهورترین ترجمه از زبان فارسی به انگلیسی است و البته برخی هم معتقدند که این اثر مشهورترین ترجمه از هر زبانی به انگلیسی است. جستار اول کتاب با عنوان «ادوارد فیتزجرالد، مترجم- شاعری خلوت‌گزیده» از شلدن گلدفارب، مدخلی است که گلدفارب برای «دانش‌نامه زندگی‌نامه شخصیت‌های ملی طبع دانشگاه آکسفورد» نوشته و در پنج بخش به دوره‌های مختلف زندگی و فعالیت‌های فیتزجرالد پرداخته است: مقدمه، تحصیلات و سال‌های آغازین، رباعیات، ازدواج و زندگی بعد از آن و اهمیت تاریخی.

مقاله دوم کتاب با عنوان «فیتزجرالد و ادب کهن پارسی» نوشته محقق ایرانی، اسماعیل زارع‌بهتاش، است و در آن به مواجهه و برداشت فیتزجرالد از شاعران مهم و کلاسیک ایرانی پرداخته است. «اشلگل، تیلر و فیتزجرالد»، فیتزجرالد را در کنار دو مترجم مهم اروپایی قرار داده و به بررسی جایگاه و آثار آنها پرداخته است: «هر سه مترجم – اشگل، تیلر، و فیتزجرالد– اساسا به دلیل آثارشان به‌عنوان مترجم به شهرتی جهانی دست یافتند. هر سه مترجم در ارتباط با کاری که ترجمه کردند رنج فراوان بردند؛ و اگرچه دو نفر نخست آثار دو غول ادبیات را ترجمه کردند، ولی فیتزجرالد، شاعر نه‌چندان معروف شرقی را به هم‌میهنانش شناساند و نشان داد که چگونه یک مترجم می‌تواند در دواستد‌های ادبی جهان افق‌های جدیدی بگشاید. «تکنیکی تازه در بیاب رباعیات عمر خیام اثر فیتزجرالد»، نوشته هرن آلن، تحلیلی دقیق از شعر فیتزجرالد به دست داده است. «سرودی جاودانه» عنوان جستار دیگری از این مجموعه به قلم آ.ج. آربری است که در آن به تاریخچه آشنایی فیتزجرالد با شعرهای خیام و نیز شهرت ترجمه او پرداخته است. مقاله بعدی کتاب «تأثیر رباعیات عمر خیام بر ادبیات و جامعه غرب» نام دارد. نویسنده این جستار، یوس بیخستران، به تأثیر اشعار خیام بر ادبیات و جامعه غربی توجه کرده است.



آخرین مقاله کتاب نیز به «وایتلی استوکس، اولین مروج رباعیات عمرخیام فیتزجرالد» مربوط است. نویسنده این مقاله جان ورد است و او در اینجا نشان می‌دهد که استوکس اولین کسی بوده که نسخه‌ای از رباعیات خیام را از جعبه کتاب‌های حراجی نجات می‌دهد و به ارزش آن پی می‌برد.

در پایان کتاب جستار دیگری هم با عنوان «تقویم احوال و آثار ادوارد فیتزجرالد» به قلم دنیل کارنیل آمده است. کارنیل که یکی از فیتزجرالدپژوهان مشهور معاصر است، در این جستار کارنامه فیتزجرالد را به دقت بررسی کرده است.

در بخشی از مقاله «تأثیر رباعیات عمر خیام بر ادبیات و جامعه غرب» می‌خوانیم: «بی‌هیچ کمان، عصر خیام بیش‌ترین تأثیر را بر ادبیات و جامعه کشورهای انگلیسی‌زبان داشته است. ت.س.الیوت و ازرا پاوند از جمله شاعرانی بودند که از خیام فیتزجرالد عمیقاً تأثیر پذیرفتند. اسما عمر خیام در سایر کشورها، به‌ویژه در فرانسه و آلمان، نیز ترجمه شد و موضوع بحث و پژوهش قرار گرفت. باتر در کتاب‌اش از ترجمه ۱۱۴ رباعی، به ۲۵ زبان مختلف یاد می‌کند؛ که از آن میان، ۱۸ ترجمه به فرانسه و ۳۷ ترجمه به آلمانی است. موج بی‌پایان چاپ‌ها و ترجمه‌ها در سال‌های بعد از ۱۹۲۹ نیز همچنان ادامه داشت… اگرچه تأثیر عمر خیام بر محافل ادبی و اجتماعی توانست جذابیت اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را دوباره به دست آورد، اما اقبال به زندگی، فلسفه و شعر خیام تا به امروز باقی مانده است. آزاداندیشان، هنرمندان تصویرگر، نویسندگان، خطاطان و شاعران سراسر جهان از رباعیات خیام و به‌ویژه از ترجمه فیتزجرالد ملهم و متأثر بودند. در سال ۱۹۹۰ انجمن جدیدی در هلند تأسیس شد اعضای این انجمن دوبار در سال گرد هم می‌آیند و فعالیت‌های انجام‌شده را سامان می‌دهند. انجمن مزبور تاکنون توسط انتشارات آوال، ناشری خصوصی متعلق به یکی از اعضا، به زبان هلندی چهار سال‌نامه منتشر کرده است. و افزون‌براین، دو نمایشگاه درباره عمر خیام، یکی در موزه کتاب لاهه و دیگری در کتاب‌خانه دانشگاه لیدن برپا داشته است. بیش‌ک سال ۲۰۰۹، دویستمین زادروز ادوارد فیتزجرالد و صدوپنجاهمین سال‌گشت اولین ترجمه رباعیات عمر خیام، امر خطیری که تا به امروز نقشی شگرف در آفرینش و نگهداشت علاقه جهانیان به عمر خیام داشته است، در بسیاری از کشورها گرامی داشته می‌شود.»



آنچه اساس داستان‌های صادق هدایت را می‌سازد، قرائنت او از خودش و جامعه‌ای است که در آن به‌سر می‌برد. جامعه‌ای فرسوده و سستی و لنگ‌دهوا که تمام‌وکمال تن به مدرن بودن نمی‌دهد. داستان «سگ ولگرد» با صراحت این وضعیت را نشان می‌دهد. به‌گفته جلال آل‌احمد، سگ ولگرد انسان متعلق به عالم دیگر است که ارباب دیگری داشته و در این عالم غریبه افتاده و محکوم به لطمه‌خوردن و کنار جاده‌ای ازنفس‌افتاد است. در این تعبیر استعاره «ارباب» بیش از هرچیز دیگری نظرگیر است و همدلی بیشتری برمی‌انگیزد. درواقع داستان «سگ ولگرد»، داستان ارباب و بنده است. صادق هدایت بیش از هر نویسنده‌ای رویکردی سیاسی به مسائل دارد. در اغلب داستان‌هایش نقد «تکنولوژی قدرت» حضوری فراگیر دارد. در این میان «بوف کور» پخته‌ترین کار سیاسی او است. هدایت، کارکرد تکنولوژی قدرت را از طریق آدم‌هایی هم‌چون خنزربنزی، لکاته و گزمه‌ها به تصویر می‌کشد. بی‌دلیل نیست که جلال آل‌احمد و صادق چوبک با صراحت و بی‌دریغ او را ستایش می‌کنند و نگران برداشت‌های دلیخواهی از آثار اویند. آل‌احمد به‌صراحت می‌گوید «این رسم چند سالی است که معمول شده تا با هر اثری هم‌چون یک صندوق باروبنه رفتار کنند و دو– سه کلمه محتوم به ایسم و ایک را به‌عنوان آنگ روی آن بزنند و خودشان را از شَرش خلاص کنند».

در برخی داستان‌های هدایت به‌تعبیر هابرماس سه نوع اصلی از تکنیک‌های قدرت در جوامع انسانی را می‌توان مشاهده کرد: تکنیک‌هایی که تولید، دگرگونی و دستکاری چیزی را ممکن می‌کند. تکنیک‌هایی که کاربرد نظام نشانه‌ها را توجیه می‌کند. تکنیک‌هایی که تحمیل اراده به دیگران را ممکن می‌سازد. این مفاهیم در قالب تکنیک‌های تولید، دالالت‌گری و استیلا صورت‌بندی می‌شوند. در «بوف کور» تکنیک‌های تولید قدرت و دالالت‌گری کاربرد دارد. تکنیک‌هایی که باید منجر به استیلا شود. اما راهی بوف کور تن به استیلا نمی‌دهد و در انزوای خودخواسته خود، همه قدرت‌های تولیدشده و نشانه‌های دالالت‌گر آن را بی‌اعتبار می‌سازد. راهی بوف کور از دار دنیا تنها مالک یک بدن است، بدنی که آن را از مرگ هراسی نیست. اِعمال قدرت بر بدن‌های بی‌ترس، اگر ناممکن نباشد دشوار است. با این دیدگاه جایگاه داستان «سگ ولگرد» کجاست؟ «پات»، سگ ولگردی است که اربایش را از دست داده است، چیزی شبیه داستان «انتری که لوطی‌اش مرده بود» نوشته صادق چوبک. دو موقعیت با دو سوزه متفاوت یکی سگ ولگرد یا پات که به‌تعبیر فوکو با «تکنیک خود» تن به استیلا داده است و دیگری ارباب که مصداق رزاعِ اِستلا قدرت ارباب به بنده است. اگر داستان چوبک زبانی شگفت‌انگیز دارد و فرم داستانی آن، آغاز و سرانجامش درخشان است، «سگ ولگرد» به‌لحاظ مفهومی بسیار غنی‌تر است از داستان «انتری که لوطی‌اش مرده بود». صادق هدایت در داستان «سگ ولگرد» مفهوم «تکنیک خود» فوکو را ناخواسته محقق می‌کند و آن را در زندگی پات به‌تصویر می‌کشد. سگی که اربایش را گم کرده و دوران خوش و راحتی‌اش سپری شده و نَدانِها تعارضی با ارباب خود ندارد بلکه او را ستایش می‌کند و در آرزوی بردگی دیگری است. به‌تعبیر فوکو، پات با رفتاری که دیگران بر او اِعمال می‌کنند و رفتاری که خود بر خود اِعمال می‌کند، زمینه‌ساز استیلاي خودخواسته می‌شود: رابطه خودبه‌خودی ما برای تعیین‌بخشیدن به اعمال قدرت دیگری بر روی ما. از اینجا است که خط فارق «انتری که لوطی‌اش مرده بود» با «سگ ولگرد» کشیده می‌شود. آنچه بشر امروز با آن دست‌به‌گریبان است، بیش از استیلاي قدرت، بسترسازی برای رابطه خودبه‌خود است. دشوار بتوان استعاره انتری که لوطی‌اش مرده بود را

ادبیات



هدایت، چوبک و «تکنولوژی قدرت»

دو صادق

به وضعیت کنونی تعمیم داد، اما سگ ولگرد هنوز استعاره‌ای مستعمل‌نشده است. پس تعجب‌برانگیز نیست که نویسنده «مدیر مدرسه» و «انتری که لوطی‌اش مرده بود»، در برابر نویسنده «بوف کور» سر به احترام فرود بیاورند.

اگر «بوف کور» مانیفست هنری صادق هدایت است، داستان کوتاه «تاریک‌خانه» مانیفست بی‌برده و صریح این نویسنده در برابر جامعه و زمانه خودش است: جامعه‌ای در سیطره قدرت، ترس و ابتذال، مقاومت تنها راه رهایی از این جامعه نمایش است. به نمایش این شکست و ابتذال، صادق هدایت به انزوای خودخواسته‌اش پناه می‌برد تا پای اندیشه‌هایش بایستد. او نیازی به انکار افکار خود ندارد. او نیاز به در جماعت بودن ندارد تا برای پذیرفته‌شدن در جماعت دست به انکار خودش بزند. تنهایی هدایت بی‌دلیل نیست. رویکرد سیاسی و فلسفی او با هر نوع استیلاگری و استیلادپیری سازگار نیست. اگر هدایت بخواهد به جامعه بازگردد، باید دست به انکار خودش بزند و در برابر نهاد قدرت سر خَم کند و هم‌چون جماعت تن به تبعاتِ استیلا بدهد. راه انکار خود همیشه باز است. انکار خود هم نوع دیگری از پذیرش قدرت است. همان‌گونه که مسیحیان قرون اولیه برای بازگشت به جماعت دست به این کار می‌زدند.

به‌تعبیر فوکو این انکار خود «omologesis»، مشارکت در بازی قدرت و بازگشت به میدان بازی قدرت‌هاست. آنچه این اصطلاح را جذاب می‌کند جنبه نمایشی آن است. نمایش پذیرش خطا و توبه توسط تائب. در ابتدای قرن پنجم هیرمیئوس قدیس داستان زنی توبه‌کار به‌نام فابیولا را این‌گونه روایت می‌کند: «فابیولا زنی مشهور و اشراف‌زاده‌ای رومی بود که قبل از مرگ شوهر او‌لش دوباره ازدواج کرده و این عملی بسیار شنیع بود و در نتیجه باید توبه می‌کرد. طی روزهای قبل از عید پاک که لحظه آموزش است، فابیولا در صفوف توابین جای می‌گیرد، اسقف و کشیشان و مردم به همراه او می‌گریند، با موهای زولیده و صورتی رنگ‌پریده و دستانی کثیف و سری پوشیده از خاکستر و خاضعانه خمیده، بر صورت … که با آنها شوهر دوشش را اغوا کرده جنگ می‌زند. او جراحاتش را با همگان نشان می‌دهد و رم جراحات بدن نزارش را گریان نظاره می‌کند». این افشای خطا و نمایش بازگشت از آن، دقیقاً معنای «xomologesis» است. اجرای نمایش از پشیمانی عمیق و نشان‌دادن چهره فردی خطاکار که برای بازگشت به جماعت



بوف کور بیش از دیگران به هدایت شباهت دارند و از همین‌روست که آل‌احمد در مقاله «هدایت بوف کور» آورده است: «هدایت از وقتی که تاریک‌خانه را نوشت، خودکشی کرده بود». راوی داستان «تاریک‌خانه» خود را این‌گونه روایت می‌کند: «می‌خواستم منه جونورای زمستونی تو سولاخی فرو برم تو تاریکی خودم غوطه‌ور بشم و در خودم قوام بیام، چون همون طوری که توی تاریک‌خونه عکس روی شیشه ظاهر می‌شه، الان چیزهایی که در افسون لطیف و مخفیش در اثر دوندگی زندگی و جار و جنجال و روشنایی خفه می‌شه و می‌ره، فقط توی تاریکی و سکوت که به انسون می‌کنه».

شاید در میان داستان‌نویسان معاصر؛ داستان‌های قوی‌تر یا هم‌تراز داستان‌های کوتاه هدایت پیدا نشود، اما چه چیزی در داستان‌های او است که این‌گونه تأثیری عمیق بر خواندگانش می‌گذارد. شاید داستان «دون ژون کرج»، داستانی باشد که پایان‌بندی مناسبی ندارد. داستان «تخت ابونصر» هم با مشکلی از این‌دست روبه‌رو است. اما همین داستان در بازه زمانی خودش داستانی پیشگام است. داستان‌های «سگ ولگرد»، «تجلی» و «میهن‌پرست»، ساختاری محکم دارند و به‌جرت می‌توان گفت در گذر زمان از ارزش آن‌ها کاسته نشده است.

شاید این گفته کمی عجیب به نظر بیاید که داستان «تجلی» بی‌شباهت به داستان‌های همینگوی نیست. هدایت رابطه عاشقانه یک عشق ممنوعه را با چیره‌دستی روایت می‌کند. داستان، اضطراب‌های زنی را نشان می‌دهد که مخفیانه به ملاقات معشوق می‌رود و این بار نمی‌تواند به موقع سر قرار حاضر بشود. او تلاش می‌کند معشوق را پیدا کرده و بگوید امشب نمی‌تواند به میعادگاه بیاید. همه داستان همین پیداکردن معشوق و خیردادن به او است، اما در بزنگاهی که فکر می‌کند معشوق را یافته ناخواسته با استاد ویولن‌نواز تنها روبه‌رو می‌شود. دو مواجهه زن و استاد ویولن‌نواز، خواننده به‌تنهایی رقت‌بار استاد پیر پی می‌برد. زندگی هنرمندی که سوبیه‌های تنهایی و ابتذال آن قابل‌ترحم است.

زیرکی هدایت در این داستان آن‌جایی عیان می‌شود که معشوق از ابتدا تا انتها در داستان غایب است و اگر خواننده شناخت و همدلی با او پیدا می‌کند، صرفاً از تلاطم‌های عمیق روحی زن نسبت‌به او است. داستان «تجلی»، تجلی نور گزایی است در تاریکی زندگی ویولن‌نواز پیر که رقت‌انگیزبودن آن را در محنه نمایش زندگی عیان می‌کند. گویا ناوختن استاد ویولن‌نواز در برابر زن، نمایشی از انکار انکار او است. استاد پیش‌ازاین انکار در نمایشی شرکت جسته و خود را انکار کرده است تا به جماعتی بپیوندد و اینک باز در نمایشی دست به انکار اولیه خود می‌زند تا به خودش بازگردد؛ همان خودی که در انکار اولیه از دست داده است. اما راهی که رهایی نماند. آن‌که خود را انکار کرده عشق را انکار کرده است. از این‌رو زن می‌گریزد و استاد ویولن‌نواز در میان اتاقی تاریک و کثیف بهشت‌زده رها می‌کند. معشوق اصلی همان صادق هدایت است. غایب همیشه در صحنه که در هیچ نمایشی حاضر نیست و به مفهوم «omologesis» تن در نمی‌دهد. داستان «تجلی» از این منظر بیش از هر داستان دیگری به هدایت نویسنده و روشنفکر نزدیک است. ارزش هدایت (معشوق در داستان) از آن‌جا عیان می‌شود که زن دست به بازی پرخطری می‌زند تا صرفاً به معشوقش بگوید سر قرار حاضر نخواهد شد. داستان «میهن‌پرست» تجلی آدم‌هایی است که برای شرکت در نمایش سرودست می‌شکنند و برای آن نقشه می‌کشند و دیگران را قربانی می‌کنند. همان آدم‌هایی که بعد از قربانیان نمایش بر سر مزارشان سخنرانی غرایبی می‌کنند تا از مرگ و نمایش سوگ نیز سود ببرند. آنچه بیش از هر چیز ستودنی است، تنهایی هدایت است که تن به هیچ شَر و ابتذالی نمی‌دهد. **❖ برای نوشتن این یادداشت از کتاب «خاستگاه هرمونتیک خود» اثر میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌نیده، نشر نی استفاده شده است.**

عطف

هدایتی که اِنجوی می‌شناخت

● شرق: نام ابوالقاسم اِنجوی‌شیرازی برای مخاطبان و علاقه‌مندان ادبیات بیش از هر چیز یادآور پژوهش‌های او در زمینه فرهنگ مردم و جمع‌آوری داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه است. اِنجوی همچنین ازجمله مصححان دیوان حافظ است. نام او علاوه بر این‌ها یکی از دیگر چهره‌های مطرح ادبیات ایران، یعنی صادق هدایت را نیز به یاد می‌آورد؛ چراکه در خاطراتی که درباره هدایت نقل و منتشر شده نام اِنجوی شیرازی هم که از دوستان او بوده است به چشم می‌خورد. کتاب «صادق هدایت به روایتِ اِنجوی‌شیرازی» که به کوشش ولی‌اله درودیان در نشر نیلوفر به چاپ رسیده، شامل مجموعه مقالاتی است که اِنجوی روزگاری درباره هدایت نوشته. این مقالات نخستین بار در مجله فردوسی چاپ شده‌اند و دلیل نوشته‌شدنشان هم‌چنان‌که درودیان در مقاله نقدی بر کتاب «نیمه پنهان» نوشته جهانگیر هدایت‌که در همین کتاب هم به چاپ رسیده، توضیح داده است، چاپ گفته‌ای از محمود هدایت، برادر صادق هدایت، در مجله فردوسی است. بنا بر آنچه درودیان در این مقاله شرح داده ماجرا از این قرار است که در آبان ۱۳۵۰ نمایشگاهی از عکس و آثار و دست‌نوشته‌های جلال آل‌احمد، صمد بهرنگی، علی‌اکبر دهخدا و صادق هدایت در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برگزار می‌شود. در این نمایشگاه محمود هدایت هم حضور داشته است و خبرنگار فردوسی از او سؤال می‌کند که «به نظر شما این نمایشگاه چه کم دارد؟» محمود هدایت جواب می‌دهد: «خود صادق را» و سپس اضافه می‌کند: «همه کتاب‌های صادق نزد ماست جز توپ مرواری که صادق در پاریس به امانت به اِنجوی‌شیرازی سپرده بود که به ما بدهد ولی او در امانت خیانت کرد و کتاب را به ما نداد و می‌خواست آن را به آقای عبدالرحیم جعفری، مدیر انتشارات امیرکبیر به بیست‌هزار تومان بفروشد ولی او نخرد». همان‌گونه محمود هدایت در فردوسی چاپ می‌شود و واکنش اِنجوی را برمی‌انگیزد؛ واکنشی که در قالب مجموعه مقالاتی که اِنجوی به فردوسی می‌فرستد بروز پیدا می‌کند. اِنجوی در این مقالات از هدایت و رابطه او با خانواده‌اش نوشته است. خاطراتی از هدایت نقل کرده است و همچنین به زبانی تندوتیز به انتقاد از کسانی پرداخته که معتقد است درباره هدایت به‌جای گفتن حقیقت افسانه‌پردازی کرده‌اند. مثلاً در یکی از این مقالات ضمن اشاره



صادق هدایت

به‌روایت اِنجوی شیرازی

ولی‌اله درودیان

نشر نیلوفر

به افسانه‌هایی که درباره مشاهیری چون حافظ و سعدی ساخته‌وپراخته شده و بعد از گذشت قرن‌ها همچنان ورد زبان‌هاست، می‌نویسد: «اینک می‌بینیم که جاویدباد جاویدنام ص، من. هدایت نیز از این قاعده قهری برکنار نمانده و با اینکه بیست‌سالی نگذاشته که وی از میان ما رفته بین چه افسانه‌ها برایش ساخته‌اند! و به همین سبب و درست به همین سبب، بر یاران و معشوق وی فرض است هدایت؛ خود بهترین شاهد دلمردی و آزرگی و با شوق و ذوق یا خلق آثار ارزنده‌اش و خلاصه روشن‌ترین دلیل اعمال و افعال اوست. اگر چنین نکنند، حق مبودت و حقوق صحبت ادا نکرده‌اند و مدیون هدایت خواهند ماند». اِنجوی آن‌گاه به یکی از داورِی‌های نادرست درباره هدایت اشاره می‌کند و می‌نویسد: «به عنوان مثال کسانی هستند که هدایت را انسانی بی‌کاره و لالابالی و مسئولیت‌نشناس و مایوس و بدبین و آثار او را آثاری تیرگی‌زای و نویدکننده معرفی می‌کنند و این جماعت، لامحاله می‌وزند یا آثار وی را نخوانده‌اند و جاهلانه سخن می‌گویند یا سادعلوح و زودبایوند و راه‌یابوار را به گوش می‌گیرند یا بعضی از آثار او را خوانده‌اند اما نفهمیده‌اند یا کسانی هستند که نه او را شناخته‌اند و نه آثارش را».

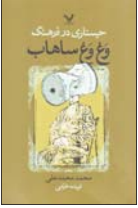
اما کتاب «صادق هدایت به روایتِ اِنجوی‌شیرازی» فقط در مقاله‌های اِنجوی درباره هدایت خلاصه نمی‌شود. بخشی از کتاب نیز درباره خود اِنجوی‌شیرازی و زندگی و آثار اوست. در آغاز کتاب پیشگفتاری از ولی‌اله درودیان آمده است که اختصاص دارد به معرفی آنچه درباره اِنجوی‌شیرازی به چاپ رسیده است. بعد از این پیشگفتار یادداشتی با عنوان «نخستین دیدار» درج شده است. درودیان در این یادداشت از سال‌های آشنایی و همکاری‌اش با اِنجوی‌شیرازی نوشته است. زندگینامه اِنجوی‌شیرازی به قلم هوشگ اتحاد مقاله بعدی کتاب است و چنان‌که پیش از این اشاره شد، بخشی از کتاب هم اختصاص دارد به نقد ولی‌اله درودیان بر کتاب «نیمه پنهان» جهانگیر هدایت.

«وغوغ‌سahاب» هدایت به روایت محمد محمدعلی

شرح بعضی قضایا

فرمی، زبانی و مضمونی با فرهنگ کهن و ساختارهای تثبیت‌شده و عادت‌ها و رفتارهای رایج بدل کرده است و همچنین به عرصه‌ای برای نقد تند و تیز تازه‌به‌دوران‌رسیدگی و مدهای وارداتی که در زمان نگارش کتاب رایج بوده‌اند. در «وغوغ‌سahاب» هیچ چیز از تیغ نقد بازگوشانه و سرخوشانه جان به در نمی‌برد و نویسنده کتاب حتی جاهایی قواعد ابداعی خود را نیز بازگوشانه به ریشخند می‌گیرد. این کتاب همچنین واجد پیشنهادهایی برای ادبیات امروز ما می‌تواند باشد اگر به دقایق و ظرافت‌هایش آن‌گونه که باید پرداخته شود.

«جستاری در فرهنگ وغوغ‌سahاب»، نوشته محمد محمدعلی، کتابی است که در آن به‌طور مفصل به «وغوغ‌سahاب» پرداخته شده. محمدعلی در این کتاب، «وغوغ‌سahاب» را قضیه‌به‌قضیه



جستاری در فرهنگ وغوغ‌سahاب

محمد محمدعلی، فریده خرمی

نشر کتاب‌سر‌ای تندیس